

«... پروسه انقلابی در حوزه تولید متحقق می‌شود، در کارخانه، جایی که مناسبات بین ستمگران و ستمکشان - بین استشارگران و استشارشوندگان - حاکم است؛ جایی که آزادی، دموکراسی، برای کارگر وجود ندارد؛ جایی که کارگر هیچ‌کس نیست و می‌خواهد همه‌کاره شود؛ جایی که قدرت مالکین نامحدود است؛ قدرت حاکم بر زندگی و مرگ کارگر، زن و بچه‌هایش.»^{۱۰۰}

گرامشی مبنای فعالیت انقلابی کارگران را کارخانه قرار می‌داد و معتقد بود آگاهی کارگران نسبت به محیط کار و پروسه تولید، نقطه عزیمت آگاهی آنان نسبت به کل نظام سرمایه‌داری است:

«کارگر تنها در صورتی می‌تواند خود را همچون تولیدکننده درک نماید که به خویشتن به‌منزله بخش جدایی‌ناپذیری از تمامیت سیستم کار بنگردا سیستمی که در محصول کار نمود می‌یابد. کارگر تنها در صورتی می‌تواند به خود همچون تولیدکننده بنگرد که پروسه صنعت را به‌مثابه یک تمامیت تجربه کند ... کارگر با شروع از این سلول - کارخانه - که همچون پیکره‌ای واحد، همچون عمل خلاق محصول معینی دیده می‌شود، به درک پیکره‌های گسترده‌تر نایل می‌شود؛ تا ((به درک)) ملت که در تمامیتش دستگاه تولیدی عظیمی است ((می‌رسد))...»^{۱۰۱}

بدین ترتیب گرامشی برای کنترل کارگری و دخالت کارگران در سازماندهی پروسه تولید، جنبه آموزشی فرهنگی - سیاسی کارگران را نیز قابل است. از نظر وی کارگران باید امکان داشته باشند توانایی فنی‌شان را بالا ببرند؛ نه فقط کار مشخصی را انجام بدهند بلکه در طرح‌ریزی تولید دخالت کنند، تصمیم بگیرند، مسئولیت به عهده بگیرند و غیره.^{۱۰۲}

از سوی دیگر کارگران باید متناسب با آگاهی نوین‌شان تشکل‌هایی نیز داشته باشند که آنان را نه به‌عنوان فروشنده نیروی کار بلکه همچون تولیدکننده متشکل نماید. گرامشی از همین زاویه و به درستی به اتحادیه‌ها انتقاد می‌نمود و شوراهای کارخانه را بر آن‌ها ارجحیت می‌داد. به عقیده او اتحادیه‌ها کارگران را همچون فروشنده نیروی کار متشکل می‌کردند و

۱۰۰ - A. Gramsci, Ordine Nuovo, 5.6.1920, in: Mandel, ebda., S. 238-239

۱۰۱ - به نقل از: A. Gramsci, Ordine Nuovo, 8.11.1919, in: Mandel, ebda., S. 234-235

عبارات درون () از من است.

۱۰۲ - مقایسه شود با: Supok, ebda., S. 161

ماهیتاً توانایی فراتر رفتن از مناسبات سرمایه‌داری را نداشتند. درحالی‌که شوراهای کارخانه هماهنگ با فعالیت انقلابی کارگران و سلول‌های دولت کارگری آینده بودند.

اما بین نظرات بالا و برخوردهای گرامشی در انترناسیونال سوم و نسبت به عملکرد بلشویک‌ها پس از انقلاب اکثراً تناقضی وجود دارد. گرامشی در دوره موردنظر ما هیچ‌گاه جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی بلشویک‌ها را به زیر سؤال نبرد. او که در ایتالیا از شوراهای کارگری در مقابل اتحادیه‌ها دفاع پرشوری می‌کرد، بر این واقعیت که در روسیه شوراهای کارگری و کمیته‌های کارخانه در همه عرصه‌ها کنار زده شدند، چشم بست. او که تأکید داشت برویه انقلابی در حوزه تولید متحقق می‌شود، از کنار سازماندهی بوروکراتیک اقتصاد در روسیه گذشت. بدتر از آن: شیوه برخورد گرامشی حتی تا سال ۱۹۲۶ - زمان زندانی شدنش - ادامه یافت. گرامشی در سال ۱۹۲۶ از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب بلشویک نوشت. موضوع نامه اظهار نگرانی دفتر سیاسی از اختلافات بین اکثریت حزب بلشویک (به رهبری استالین و بوخارین) و جناح اپوزیسیون (تروتسکی، زینویف و کامنف) بود. گرامشی در این نامه تصریح می‌کند که اکنون دولت کارگری بیش از ۹ سال است که در روسیه وجود دارد و به رهبران بلشویک هشدار می‌دهد که نقش رهبری حزب کمونیست روسیه را که با فعالیت لنین بدست آمده، از بین نبرند. و بالاخره گرامشی در آن کشمکش‌ها جانب جناح استالین را می‌گیرد و می‌نویسد: «ما امروز اعلام می‌کنیم که خط‌مشی سیاسی اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در اساس درست می‌دانیم... رفتار اپوزیسیون مربوط به کل خط‌مشی سیاسی کمیته مرکزی می‌شود و مستقیماً به قلب آموزش‌های لنین و فعالیت سیاسی حزب اتحاد شوروی ما می‌زند.»*

برعکس گرامشی، رزا لوکزامبورگ (۱۸۷۰-۱۹۱۹)** از همان ابتدا به بررسی نقادانه

* - متن نامه مذکور در اثر زیر چاپ شده است: Antonio Gramsci, *Vergessener ...*

البته در دوره زندان، گرامشی فرصت یافت نظراتش را بسط و گسترش دهد. به تعبیری نازه در این دوره است که نظرات گرامشی کمال می‌یابد. منتهی بررسی دفترهای زندان گرامشی از محدوده مقاله حاضر فراتر می‌رود و خود موضوع تحقیق مستقلی است.

** - تاریخ تولد رزا لوکزامبورگ به طور قطع روشن نیست و عده‌ای - مثلاً پری اندرسون -

عملکرد بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر پرداخت. رزا لوکزامبورگ به جرأت می‌توان گفت یکی از آزاداندیش‌ترین انقلابیون زمان خویش بود. او عمیقاً به عبارت مشهور مارکس معتقد بود که "رهایی طبقه کارگر باید به دست خودش متحقق شود". تأکید لوکزامبورگ بر جنبش خودانگیخته و انقلابی کارگران و ضرورت ساختن سوسیالیسم به دست توده کارگران نیز دقیقاً بر همین اساس بود.

حدود یک سال پس از انقلاب اکتبر، لوکزامبورگ اثر معروف خود "انقلاب روسیه" را در زندان به رشته تحریر درآورد*. لوکزامبورگ در این جزوه به دفاع پرشور از انقلاب روسیه می‌پردازد و نقش پیشتاز و انقلابی بلشویک‌ها را ستایش می‌کند. او در عین حال به انتقاد بی‌امان از برخی شعارها و عملکردهای بلشویک‌ها (شعار مصادره و تقسیم فوری زمین‌ها توسط دهقانان، شعار حق تعیین سرنوشت و ...) دست می‌زند. نکته اساسی اثر لوکزامبورگ - تا آنجا که به بحث ما برمی‌گردد - دفاع از آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و تشکل به‌عنوان یکی از پیش‌شرط‌های حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش است. او در انتقاد از بلشویک‌ها می‌نویسد:

"بدون مطبوعات آزاد و سازمان‌نشده، بدون حیات آزادانه تشکل‌ها و اجتماعات، به خصوص حاکمیت توده‌های گسترده مردم به کلی تصورناپذیر است.

لنین می‌گوید: دولت بورژوازی وسیله‌ای برای ستم بر طبقه کارگر و دولت سوسیالیستی ابزار ستم بر بورژوازی است؛ ((دولت سوسیالیستی)) در واقع فقط دولت بورژوازی است که بر روی سر قرار گرفته است. چنین تلقی ساده‌انگارانه‌ای ماهوی‌ترین مسئله را در نظر نمی‌گیرد: حاکمیت طبقاتی بورژوازی - دست‌کم ورای مرزهای محدوده معینی - نیاز به

(ادامهٔ باورقی از صفحه قبل)

او را متولد سال ۱۸۷۱ می‌دانند.

* - ترجمه‌ای از این اثر با عنوان "انقلاب روسیه" در پاییز ۱۳۶۴ توسط انتشارات سازمان سوسیالیست‌های ایران^۲ به چاپ رسیده است. متأسفانه سطح این ترجمه بسیار نازل است. اشتباهات فاحش مضمونی، جانفادگی‌ها و اغلاط جایی در جای آن دیده می‌شود. به همین جهت به خوانندگان که به زبان آلمانی آشنایی دارند، توصیه می‌کنم اصل اثر لوکزامبورگ را مطالعه نمایند. مشخصات آن به شرح زیر است:

Rosa Luxemburg, Die russische Revolution, Europäische Verlageanstalt,

Frankfurt am Main, 1963

آموزش و تربیت تمامی توده مردم ندارد. این امر ((اما)) برای دیکتاتوری پرولتاریا عنصر زندگی، هوای تنفسی است که بدون آن نمی‌تواند وجود داشته باشد.^{۳۳*}

پافشاری لوکزامبورگ بر ضرورت وجود وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی پس از تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر، دارای اهمیت فوق‌العاده است. رزا - که لنین وی را عقاب انقلاب می‌نامید - به درستی پیش‌بینی کرد که با سرکوب شدن آزادی‌های سیاسی، فضای زنده جامعه و شور و شوق سیاسی توده‌ها از بین خواهد رفت! شوراها به طور فزاینده‌ای فلج خواهند شد و پرووکراسی به تنها عنصر فعال جامعه تبدیل خواهد گردید. این دقیقاً اتفاقی بود که در روسیه رخ داد.

در اوایل دسامبر ۱۹۱۸ لوکزامبورگ مقاله‌ای نوشت با عنوان 'اجتماعی کردن جامعه'. در این اثر به گونه‌ای موجز درک او از اجتماعی کردن وسایل تولید بیان شده است. مهمترین نکات مقاله به شرح زیر است:

- طبقه کارگر باید ابتدائاً قدرت سیاسی را به دست بگیرد. اما قدرت سیاسی تنها وسیله‌ای است برای دگرگونی بنیادین مناسبات اقتصادی.

- اولین وظیفه حکومت کارگری اعلام مستقل شدن مهمترین وسایل تولید به مالکیت عمومی و اعمال کنترل اجتماعی بر آن است.

- در جامعه سرمایه‌داری تولید توسط سرمایه‌داران هدایت می‌شود. کارفرما تعیین می‌کند که چه چیز و چگونه تولید شود و کجا، چه وقت و چگونه کالاها تولیدی باید به فروش برسند. کارگران ماشین‌های زنده‌ای هستند که ناگزیرند کارشان را انجام دهند. در اقتصاد سوسیالیستی همه این روابط باید تغییر کند.

- در اقتصاد سوسیالیستی باید بارآوری کار بسیار بیشتر از امروز باشد و نیروهای کار و وسایل تولید به گونه صرفه‌جویانه‌تری - و در خدمت نیازهای جامعه - به کار روند.

- خود کار باید به نحوی دیگر سازماندهی شود و شرایط کار (بهداشت کار، ساعت کار، زمان استراحت، تنوع در کارهایی که هر کارگر باید انجام دهد و ...) تغییر کند.^{۳۴*}

- کارگران باید در اقتصاد سوسیالیستی نشان دهند که می‌توانند بدون شلاق گرسنگی و

*- R. Luxemburg, Die russische Revolution ..., S. 72

*** - اما لوکزامبورگ در مقاله پیش‌گفته نمی‌بیرسد که روابط مذکور در جامعه سوسیالیستی مشخصاً به چه شکل باید باشد.

بدون سرمایه‌داران کار کنند. این مستلزم "تولد دوباره" پرولتاریاست. اما لازم نیست برای بوجود آمدن نسل جدیدی از انسان‌ها که قرار است سوسیالیسم را بسازند، ده‌ها سال صبر کرد. توده پرولتاریا هم‌اکنون - در انقلاب - آرمان‌خواهی و پختگی لازم را برای ساختن جامعه سوسیالیستی به دست می‌آورد.*

لوکزامبورگ در ۱۹۱۸ طرحی ارائه داد با عنوان "اتحادیه اسپارتاکوس چه می‌خواهد؟" در این طرح نیز می‌توان به روشنی اعتقاد عمیق او را به خلاقیت توده‌های کارگر و این‌که کنترل و مدیریت بر تولید امر خود کارگران است، مشاهده کرد:

"... دگرگونی اقتصادی نیز تنها ممکن است هم‌چون روندی که حامل عمل توده‌های پرولتری است، به سرانجام برسد. آیین‌نامه‌های بی‌روح نهادهای عالی انقلابی درباره اجتماعیت، عبارات توخالی‌ای بیش نیستند. تنها جمعیت کارگری می‌تواند یا عملش به این عبارات گوشت و خون بدهد. کارگران قادرند در کشاورزی سخت با سرمایه، رودر رود هر کارخانه، با فشار مستقیم توده‌ها، از طریق اعتصابات، از طریق ایجاد نشکلهای نمایندگی دائمی‌شان کنترل بر تولید و سرانجام مدیریت واقعی (بر تولید) را به چنگ آورند.**"

لوکزامبورگ در ادامه طرح، سه دسته از خواسته‌های گروه اسپارتاکوس را بیان کرد: اقدامات فوری برای تضمین انقلاب (خلع سلاح پلیس و ارتش، تسلیح کارگران مرد در میلپیشیای کارگری و ...) اقدامات سیاسی (از میان برداشتن دولت‌های جداگانه و تشکیل جمهوری سوسیالیستی واحد، انتخاب شوراهای کارگری در سراسر آلمان و ...) و خواسته‌های اقتصادی بعدی -

بند ۷ از خواسته‌های اقتصادی چنین بود: "انتخاب شوراهای مؤسسات در همه مؤسسات، شوراهایی که باید با توافق شوراهای کارگری امور داخلی مؤسسات را تنظیم کنند، مناسبات کار را معین کنند، تولید را کنترل نمایند و بالاخره هدایت مؤسسه را به عهده بگیرند." بند اخیر نشان می‌دهد که لوکزامبورگ کنترل بر تولید را مقدمه‌ای می‌داند برای مدیریت مؤسسه توسط کارگران. این درک از تفسیر بلشویک‌ها از کنترل کارگری فراتر می‌رفت و به

* - مقاله لوکزامبورگ در صفحات ۴۳۶-۴۳۳ این اثر به چاپ رسیده است:

R. Luxemburg, Gesammelte Werke ...

** - طرح مذکور در صفحات ۱۷۷ تا ۱۸۱ این اثر چاپ شده است: E. Mandel,

... Arbeitertkontrolle عبارت درون () از من است.

پیشروترین گرایش درون کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه نزدیک بود.

در مجموع می‌توان گفت که رزا لوکزامبورگ تحت تأثیر جنبش‌های انقلابی کارگران و خواست اجتماعی کردن و سایل تولید، توجه بیشتری به دخالت کارگران در سازماندهی تولید و مسئله کنترل و مدیریت کارگری نشان می‌داد؛ اما نوشته‌های او اغلب در حد اشاراتی عمومی باقی ماندند. لوکزامبورگ متأسفانه فرصت نیافت تجربه انقلاب آلمان و کشورهای دیگر را بررسی کند و نتایج مشخص عملی از آنان بیرون بکشد. او و لیکشت در ژانویه ۱۹۱۹ - دو ماه پس از قیام کارگران آلمان - به دست نیروهای ارتش به قتل رسیدند.

سال‌های پس از جنگ جهانی اول

موج جنبش‌های انقلابی کارگران اروپا که در ۱۹۱۸ آغاز شده بود و تا ۱۹۲۰ ادامه داشت، به زودی فرو نشست و نظام سرمایه‌داری دوباره تثبیت شد. در غیاب یک استراتژی انقلابی، اتحادیه‌های اروپایی در چارچوب منطق و مناسبات سرمایه‌دارانه فعالیت کردند. این قلمرو برای بالا بردن بارآوری کار و حفظ سطح زندگی کارگران، به سیستم‌های مدیریت تیلور و فورد تن داده شد. بدین ترتیب اتحادیه‌ها و کارگران ماهر حتی در کشورهای که تا قبل از جنگ با مدیریت علمی تیلور مبارزه می‌کردند (ایالات متحده، آلمان، فرانسه و ایتالیا) حاضر شدند به قیمت گرفتن امتیازاتی به نیلوریسم تن دهند.* البته در این دوره اتحادیه‌ها طرح‌هایی برای مشارکت در مسایل تولید تدوین کردند.** اما این طرح‌ها به تحول انقلابی و بنیادین جامعه نظر نداشتند و به طور ضمنی وجود مناسبات سرمایه‌داری را - دست‌کم در دوره‌های طولانی - به رسمیت می‌شناختند. هدف اتحادیه‌ها از چنین پیشنهاداتی سهم شدن در تصمیمات مربوط به تولید و محدود کردن فعال مایشایی کارفرمایان بود. اتحادیه‌ها امیدوار بودند با اصلاحات تدریجی و آرام، در آینده‌ای دور مناسبات سرمایه‌داری

* - مقایسه شود با: Carmen Sirianni, *Workers' Control ...*, pp 322-323

** - شاید مهم‌ترین این طرح‌ها، طرح دفرمینی "دموکراسی اقتصادی" در اتحادیه‌های آلمان باشد. این طرح توسط فرینس نفتالی (۱۹۶۱-۱۸۸۸) تدوین و در سال ۱۹۲۸ منتشر شد.

برای آشنایی با آن رجوع شود به: Hans Willi Weinzon, *Wirtschaftsdemokratie ...*

را تغییر دهند. به همین جهت طرح‌هایی نیز که مطرح می‌کردند با خواسته‌های جنبش‌های کنترل کارگری در حول و حوش جنگ جهانی دوم تفاوت داشت.

در روسیه نیز پس از انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، جنبش کنترل و مدیریت کارگری از بین رفت؛ تشکل‌های کارگری در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به حاشیه رانده شدند؛ نظم سربازخانه‌های کارخانه‌های سرمایه‌داری نابود نشد بلکه جای کارفرمایان را مدیران منتصب "دولت پرولتری" گرفتند. پس از تسلط جناح استالین بر حزب کمونیست شوروی نیز جو سرکوب در این کشور و در اترناسیونال سوم به شدت گسترش یافت.

حزب کمونیست شوروی و احزاب برادر آن در کشورهای اروپایی هرگونه اپوزیسیون، هر نوع اندیشه آزاد و مستقلی را در درون صفوف خود سرکوب کردند. در احزاب کمونیست اروپایی، مضامینی برای مباحثه آزاد بر سر مهمترین مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی وجود نداشت. مواضع رهبری بوروکراتیک این سازمان‌ها که به نوبه خود مطابق با مواضع رسمی دولت شوروی بود، بی‌چون و چرا باید رعایت می‌شد. در خارج از کمیترین نیز گرایش‌های سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری (آنارشیزم، سندیکالیسم انقلابی، سوسیالیسم صنفی و ...) مدت‌ها بود که نفوذ خود را در جنبش کارگری از دست داده و به صورت فرقه‌ها و گروه‌های کوچکی درآمده بودند.

از سوی دیگر با قدرت‌گیری فاشیسم در ایتالیا (از سال ۱۹۲۹) و آلمان (از ۱۹۳۳) - یعنی در دو مرکز مهم جنبش کارگری و مباحثات کمونیستی تا آن زمان - اندیشه‌های ترقی خواهانه سرکوب شدند.

بدین ترتیب بر بستر فروکش جنبش‌های انقلابی و تثبیت مناسبات سرمایه‌داری در اروپا و به یمن تصفیه‌ها و سرکوب‌های استالینیزم و فاشیسم - هر یک با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت - دوره‌ای طولانی از جزم‌گرایی و سترونی فکری بر جنبش کمونیستی تحمیل شد. در این دوره که تا پس از جنگ جهانی دوم ادامه یافت، مباحثاتی چون "دموکراسی صنعتی"، "کنترل و مدیریت کارگری"، "رهایی اقتصادی کار" و ... یا به دست فراموشی سپرده شدند و یا به فرمول‌های کلیشه‌ای بی‌روحی تبدیل گردیدند.^{۳۵}

۳۵ - یکی از استثنائات نادر این دوره "کمونیسم شورایی" یا مکتب هلندی بود. مهمترین (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بر بستر این تحولات گرایش نیرومندی در اروپا پدید آمد که پری اندرسون نام "مارکسیسم غربی" بر آن نهاده است. "مارکسیسم غربی" دست‌کم تا اوایل سال‌های ۱۹۷۰ مهمترین اپوزیسیون خط رسمی احزاب برادر محسوب می‌شود. این گرایش از پراتیک سیاسی و جنبش کارگری جدا بود، اکثریت قریب به اتفاق نظریه‌پردازان آن پست‌های دانشگاهی داشتند و بالاخره دل‌مشغولی‌های آن اساساً نه مسائل حاد مبارزه طبقاتی در عرصه‌های اقتصاد و سیاست بلکه توجه به فلسفه و فرهنگ بود.* روشن است که "مارکسیسم غربی" نیز نمی‌توانست جمع‌بندی راهگشایی از انقلابات و مبارزات کارگری ارائه دهد و بحث‌هایی چون کنترل و مدیریت کارگری را غنا بخشد.



پس از جنگ جهانی دوم بلوک‌های شرق و غرب شکل گرفتند. در بلوک شرق از اواسط دهه ۵۰ به بعد مبارزه کارگران و توده‌های به جان آمده، جو خفقان را تا حدی شکست و زمینه اجتماعی شدن ایده خود مدیریتی را فراهم آورد. از جمله این مبارزات عبارت بودند از: قیام‌های مجارستان و لهستان در سال ۱۹۵۶، قیام ۱۹۶۸ در چکسلواکی و مبارزات کارگری سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۰ در لهستان. در جریان برخی از این مبارزات شوراهای و تشکل‌های مستقل کارگری در سطح کارخانه‌ها شکل گرفتند و کوشیدند در مسائل گوناگون کارخانه دخالت کنند. درس بزرگ این مبارزات این بود که حاکمیت کارگران بر پروسه کارشان باید همراه با تسخیر قدرت سیاسی توسط ارگان‌های خودگردان و منتخب آنان باشد. وگرنه تلاش‌های کارگران درهم شکسته می‌شود.

تا آن‌جا که به موضوع ما مربوط می‌شود، در بلوک شرق بررسی دو مورد اهمیت زیادی دارد: الف- بحث‌ها و طرح‌های "خودمدیریتی کارگری" در یوگسلاوی. ب- مبارزات

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

تئوریسین این مکتب آنتون پائنه‌کوک (۱۹۶۰-۱۸۷۳) است. "کمونیسم شورایی" به خصوص در مورد تحلیل شوراهای دموکراسی پرولتری دستاوردهایی دارد که می‌تواند برای جنبش کارگری باارزش باشد. اما این جریان نفوذ اجتماعی چندانی نداشت و نتوانست تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر روند عمومی جنبش کارگری بگذارد.

*- درباره مشخصات "مارکسیسم غربی" و زندگی و فعالیت مهمترین نمایندگان آن رجوع شود به: پری اندرسون، درباره مارکسیسم غربی...

اتحادیه همبستگی و جنبش خودگردانی یا خودمدیریتی در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۰ در لهستان، مورد یوگسلاوی را پایین‌ترین به اختصار توضیح می‌دهم. به نمونه دوم نیز بیشتر به گونه نسبتاً مفصلی پرداخته شده است* و در اینجا برای جلوگیری از طولانی‌تر شدن مقاله از توضیح آن خودداری می‌نمایم.

از سوی دیگر در اروپای غربی از اواسط دهه ۶۰ تا اواخر دهه ۷۰ جنبش‌ها و مباحثات زیادی درباره سازماندهی کار، خنثی نبودن "علم مدیریت" سرمایه‌داری و کنترل و دخالت کارگران در تولید جریان داشت. از نمونه‌های مشهور آن مبارزه پیرامون خواست خودمدیریتی در فرانسه، بحث مشارکت کارگران در تصمیم‌گیری‌ها و انسانی کردن کار در آلمان و کمپین کنترل کارگری در انگلستان است. پایین‌ترین به مورد اخیر - کمپین کنترل کارگری در انگلیس - اشاره می‌شود.

علاوه بر تشکیل بلوک‌های شرق و غرب، پس از جنگ جهانی دوم، شاهد فروریختن نظام مستعمراتی و گسترش سرمایه‌داری به کشورهای به اصطلاح "جهان سوم" هستیم. در این دسته از کشورها نیز جنبش‌ها و مباحثاتی با خواست دخالت کارگران در سازماندهی تولید صورت گرفته است. از آن جمله‌اند: بحث خودمدیریتی در الجزایر، مبارزات کارگری در اندونزی، مبارزه برای کنترل کارگری در بولیوی و عملکرد شوراهای کارگری پس از انقلاب ۵۷ در ایران. بررسی این گونه مبارزات که در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متفاوتی نسبت به کشورهای بلوک شرق و غرب صورت گرفته‌اند، موضوع مستقلی است. امید است بتوان در فرصت دیگری به این دسته از مبارزات پرداخت.

* - رجوع شود به سلسله مقالاتی با عنوان "از تجارب جنبش‌های کارگری کشورهای دیگر پیاموزیم - نمونه لهستان" به قلم ناصر سعیدی در نشریه کارگر تبعیدی شماره‌های ۲۲، ۲۳-۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸-۲۹، ۳۰ و ۳۲.

“خودمدیریتی کارگری” در یوگسلاوی*

پروژه موسوم به “خودمدیریتی کارگری” در یوگسلاوی بیش از ۴۰ سال - یعنی تا زمان فروریختن سیستم سیاسی کشور در سال ۱۹۹۱ - یکی از اجزای سیاست رسمی حزب کمونیست یوگسلاوی** بود. بحث‌های گسترده‌ای در باره این پروژه در داخل و خارج از یوگسلاوی صورت گرفت و انبوهی از کتاب‌ها و مقالات در این مورد نوشته شده‌اند؛ تا آنجا که در اذهان برخی از روشنفکران اروپایی واژه‌های “خودمدیریتی کارگری” به غلط یا تجربه یوگسلاوی تداعی می‌شود.***

گسترده‌گی بحث‌های مربوط به یوگسلاوی در عین حال با تنوع نظرات و تلقی‌ها از “خودمدیریتی کارگری” همراه بوده است. دراگو تین میلیکوویچ**** پنج تلقی و تصور از خودمدیریتی را در میان مسئولین دولتی و نظریه‌پردازان یوگسلاوی از یکدیگر متمایز می‌کند:

- ۱- تصویری که به مسئله مدیریت کارگری تنها از زاویه سودمندی اقتصادی و افزایش بارآوری کار نگاه می‌کرد. پیروان این تصور در پی آن بودند که “مدیریت کارگری” را به وسیله‌ای در خدمت کاهش درگیری‌های درون مؤسسه و افزایش سوددهی آن تبدیل کنند. به‌زعم طرفداران این تلقی، در یوگسلاوی تضاد طبقاتی وجود نداشت و یوگسلاوی به جامعه‌ای بی‌طبقه تبدیل شده بود. درجین جامعه‌ای خودمدیریتی قرار بود تنها ابزاری باشد برای فصاحت آزادانه مؤسسات در بازار. این تلقی که از اقتصاددانان غربی تأثیر پذیرفته بود، بین “تکنوکرات‌ها”، مهندسان، رؤسای مؤسسات و گاهی در بین “شوراهای کارگری” رایج بود.

۲- درک “لیبرالی” از خودمدیریتی که شباهت بسیاری به تلقی اول داشت. در این اندیشه

* - اطلاعات این قسمت به جز در موارد ذکر شده، از آثار زیر می‌باشد:

- Ekkehart Stein, Arbeitererlebnisverwaltung ...
- Marie Christine Brockmann, Titolamus ...
- G. Szóll, ibid

** - این حزب در سال ۱۹۵۲ به “انحاد کمونیست‌های یوگسلاوی” تغییر نام داد.

*** - مقایسه شود با: G. Szóll, ibid, p. 104

**** - Dragutin Miljkovic

بازار نقش مهمی داشت و همه مؤلفه‌های اجتماعی را تنظیم می‌کرد و به یکدیگر مربوط می‌نمود. درک 'لیبرالی' خودمدیریتی را با تکامل مادی تولید یکسان در نظر می‌گرفت و برای آن خصلتی طبقاتی قائل نبود.

۳- تصور دیگر موضع 'بوروکراسی دولتی' در یوگسلاوی بود. بوروکراسی دولتی خود مدیریتی را سبشی از قوانین، قواعد و شرط‌ها می‌دانست که دولت آن‌ها را تدوین می‌کرد. برای این گرایش میزان خودمدیریتی برابر بود با درجه تکامل این قواعد و قوانین. در این طرز تلقی خودمدیریتی هدیه‌ای بود که به کارگران اعطاء می‌شد. کارگران تنها باید از مقررات تصویب شده پیروی می‌کردند.

۴- میلیکوویچ تلقی تعدادی از نظریه پردازان یوگسلاوی را 'انسان‌گرایی مجرد' می‌نامد. در این اندیشه خودمدیریتی هم‌چون عملی انسان‌گرایانه تصور می‌شود. عملی که تنها از نقطه نظر هدف نهایی‌اش - دست‌یابی به جامعه‌ای بی‌طبقه - اهمیت دارد. این گرایش عناصر پیگیر انقلابی را نه کارگران، بلکه روشنفکران انسان‌گرا و دانشجویان انقلابی می‌داند.

۵- در مقابل، میلیکوویچ نظر خود را 'طبقاتی - انقلابی' می‌نامد. به عقیده او خودمدیریتی در درجه اول یراتیک انقلابی و خودفعالیتی طبقه کارگر است. عملی که رسالت تاریخی‌اش دست‌یافتن به جامعه‌ای بی‌طبقه است. خودمدیریتی جنبش‌رهای طبقه کارگر است.*

با دقت در تلقیات فوق متوجه می‌شویم که عبارت 'خودمدیریتی کارگری' بنا به منافع اجتماعی و سیاسی گوناگون به گونه‌های مختلفی تفسیر و تفسیر می‌شد و مبلطین آن در یوگسلاوی حتی انگیزه‌های کاملاً متفاوتی از طرح شعار 'خودمدیریتی کارگری' داشتند. تا آن‌جا که عده‌ای تنها می‌خواستند آن را در خدمت باآوری بیشتر کار و افزایش تولید قرار دهند. بنابراین لازم است به جای حرکت از تعاریف نظریه پردازان مختلف از تجربه یوگسلاوی، مستقیماً به بررسی مناسبات موجود در این کشور بپردازیم و ببینیم به اصطلاح 'خودمدیریتی کارگری' در عمل چگونه پیاده شد.

متأسفانه تجربه یوگسلاوی تاکنون در نوشته‌های فارسی زبان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین جهت ناگزیر باید در این تجربه درنگ بیشتری بکنیم. منتهی روشن است که در

چارچوب نوشته حاضر نمی‌توان تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از پروژه پیشگفته ارائه داد. هدف تنها طرح مسئله و تأکید بر نکاتی است که به گونه‌ای بلاواسطه به بحث ما مربوط می‌شود. همانطور که می‌دانیم پس از جنگ جهانی دوم اختلافات بین احزاب کمونیست شوروی و یوگسلاوی بالا گرفت و سرانجام به اخراج یوگسلاوی از کمیغورم - در سال ۱۹۴۸ - انجامید. به دنبال این امر رهبری حزب حاکم در یوگسلاوی ناگزیر به بازتعریف هویت سیاسی - اجتماعی و مبانی فکری خویش شد. حاصل این بازنگری برای جستجوی "راه خود به سوی سوسیالیسم" در عرصه اقتصادی پایه‌ریزی پروژه "خودمدیریتی کارگری" بود. "طرح خودمدیریتی کارگری" در ابتدا به‌طور آزمایشی در چند مؤسسه اجرا شد. سپس در ژوئیه ۱۹۵۰ قانونی به نام "قانون پایه‌ای مربوط به اداره مؤسسات دولتی و نهادهای مهم اقتصادی توسط جمعیت‌های کارگری" به تصویب رسید. سه سال بعد قانون اساسی کشور تغییر کرد و حق "خودمدیریتی کارگری" مؤسسات در آن قید شد. در سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۴ نیز در قانون اساسی تغییراتی داده شد و اختیارات قانونی کارگران در مدیریت مؤسسات گسترش یافت و علاوه بر مؤسسات تولیدی، شامل بانک‌ها، بخش‌های اجرایی و مراکز خدماتی نیز شد. بدین ترتیب "خودمدیریتی کارگری" هرچند حقوق و اختیارات قانونی کارگران را افزایش داد، اما بر ابتکارات توده کارگران متکی نبود و کارگران در آن شرکت فعال نداشتند. حزب حاکم در صدد بود از طریق تصویب قوانینی و از فراز سر کارگران "خودمدیریتی" را به اصطلاح "برقرار" کند.

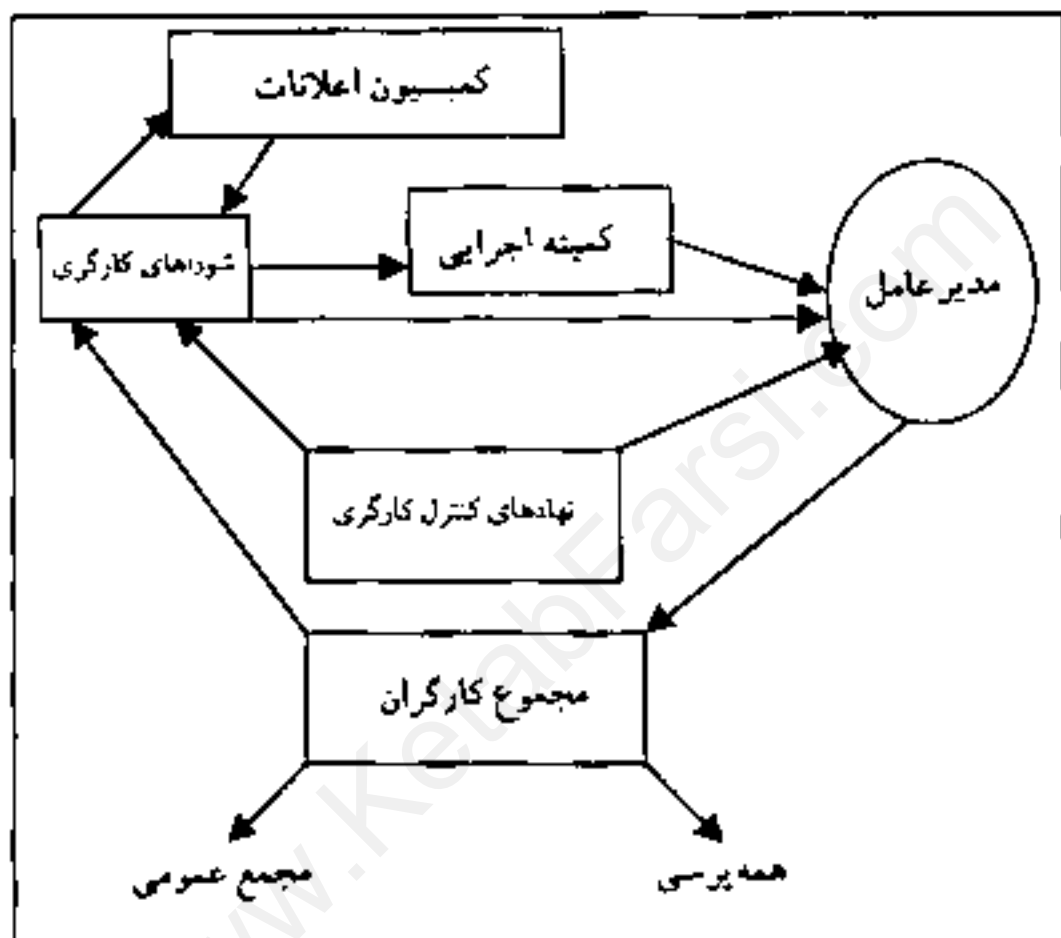
مهم‌ترین مبتکر "خودمدیریتی کارگری" ادوارد کاردلی (۱۹۷۹-۱۹۱۰) بود. او مهم‌ترین نظریه‌پرداز حزب کمونیست یوگسلاوی و دوست نزدیک تیتو (۱۹۸۰-۱۸۹۲) بود. دلایل اعلام شده "کاردلی" و حزب حاکم برای ضرورت "خودمدیریتی کارگری" عبارت بودند از: انتقاد از "مرکزیت بوروکراتیک" و استالینیسیم، حرکت در جهت زوال دولت کارگری، گسترش و تعمیق دموکراسی در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی، پذیرش سوسیالیسم هم‌چون فرآیند فعالیت توده‌های میلیونی و ضرورت اداره کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی توسط جمع‌های کارگری. در ادامه خواهیم دید که این مواضع با آنچه در عمل پیاده شد، فرسنگ‌ها فاصله داشت.

اما مکانیزم "خودمدیریتی کارگری" در سطح مؤسسات چگونه بود؟ هر مؤسسه‌ای به بخش‌های مختلف ("تشکیلات پایه") تقسیم می‌شد. هر "تشکیلات پایه" معمولاً بین ۵۰ تا

۵۰۰ شاغل داشت. نمودار زیر رابطه بین نهادهای هر 'تشکیلات پایه' را نشان می‌دهد:

نماینده بخشی

اتحادیه‌ها



نهادهای تشکیلات پایه در مؤسسات. منبع: E. Stein, et al., S. 32

مهم‌ترین نهادهای 'تشکیلات پایه' عبارت بودند از: مدیر عامل، شوراهای کارگری و مجمع عمومی کارگران.

مجمع عمومی در درجه اول می‌بایست امر شرکت همه کارگران در بحث‌های مربوط به مسائل پایه‌ای مؤسسه را امکان‌پذیر می‌ساختند. مجمع عمومی این اختیار را داشتند که در شکل همه پرسی (در فراندوم) درباره مسائل مختلف رأی‌گیری کنند. لزجمله این مسائل عبارت بودند از: ایجاد و ادغام 'تشکیلات پایه' در یکدیگر، مبانی طرح‌ریزی 'تشکیلات پایه'، مبانی توزیع درآمدها و مذاکرانی که 'تشکیلات پایه' با تشکل‌های دیگر انجام می‌داد.

از نظر قانونی کارگران حق داشتند از طریق مجامع عمومی و همه‌پرسی در تمام مسائل مؤسسه دخالت کنند و نظر بدهند. اما در عمل دخالت کارگران ناچیز بود. سالانه معمولاً ۲ تا ۵ مجمع عمومی - در بعضی از مؤسسات هم تا ۱۲ مجمع عمومی - تشکیل می‌شد. این مجامع به‌ندرت بیش از دو ساعت طول می‌کشیدند. طبیعتاً در جلسه‌ای که هر چند ماه یک‌بار، به مدت دو ساعت و با حضور ۵۰ تا ۵۰۰ تن تشکیل می‌شد، امکان حل و فصل مسائل پایه‌ای مؤسسه یا خرد جمعی و تبادل نظر بین همه کارکنان وجود نداشت. در نتیجه مجامع عمومی بیشتر به جلساتی تشریفاتی تبدیل می‌شدند. به‌علاوه مدیران و کارشناسان مؤسسه پیشبرندگان اصلی بحث‌ها و از این‌رو اتخاذ تصمیمات بودند و کارگران در مجامع عمومی اساساً نقش منفعلی داشتند. آن‌ها فاقد اطلاعات لازم از جوانب گوناگون فعالیت مؤسسه‌شان بودند تا بتوانند به گونه‌ای مؤثر در بحث‌ها شرکت کنند و با پیشنهادات و نظرات کارشناسان و رؤسا برخورد نمایند.

نهاد دیگر تشکیلات پایه، شورای کارگری بود. در قانون در بخش‌هایی که بیش از ۳۰ کارگر داشتند، انتخاب شورای کارگری در نظر گرفته شده بود. حقوق قانونی این نهاد گسترده بود و از جمله مسائل زیر را در بر می‌گرفت: تدوین پیشنهاداتی برای همه‌پرسی، تعیین سیاست اقتصادی مؤسسه، کنترل بر کمیته اجرایی و مدیر مؤسسه و مشارکت در برنامه‌ریزی فراکارخانه‌ای، فراخواندن و برکنار کردن کمیته اجرایی، دخالت مؤثر در تعیین و برکناری مدیر مؤسسه.

شورای کارگری مختار بود مدیرعامل را برکنار نماید. شورا مجاز بود در صورت لزوم کمیسرین‌ها و کمیته‌هایی - از جمله کمیته اجرایی - تشکیل دهد. اعضای شورا از طرف کارگران انتخاب می‌شدند و هر لحظه قابل برکناری بودند. آنان وظیفه داشتند از مصالح کارگران دفاع نمایند.

شورای کارگری طبق قانون عبارت از نهاد مرکزی خودمدیریتی بود. اما در عمل مدیران و رؤسای بخش‌ها نقش اساسی در تصمیم‌گیری‌ها داشتند. آن‌ها حتی بیشتر وقت جلسات شوراها را به خود اختصاص می‌دادند و نظراتشان را پیش می‌بردند. * تمام اعضای شورا باید

* - به‌عنوان مثال طبق تحقیقی در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۶۶ در ۲۰ مؤسسه صنعتی، کارگران ساده اصلاً و کارگران دیگر به میزان ناچیزی در بحث‌های شوراها و کارگری شرکت می‌کردند. (ادامهٔ پاورقی در صفحه بعد)

در مؤسسه کار می‌کردند. البته کار کردن اعضای شورا در مؤسسه به خودی خود امری منفی نیست. برعکس، اگر نمایندگان کارگران بخشی از وقت خود را در کنار همکارانشان کار کنند، هم از محیط کار دور نمی‌افتند و هم رابطه نزدیک‌تری با انتخاب‌کنندگان برقرار می‌نمایند. منتهی اشکال کار در یوگسلاوی این بود که اعضای شوراها باید تمام وقت خود را در مؤسسه کار می‌کردند و دیگر فرصتی برای شناختن جوانب مختلف فعالیت مؤسسه و انجام وظایفشان به‌عنوان عضو شورا باقی نمی‌ماند. بسیاری از جلسات شوراها در خارج از زمان کار برگزار می‌شد و این فشار بر اعضای شوراها را بیشتر می‌کرد. به‌علاوه معمولاً برنامه‌ای برای آماده شدن اعضای شورا پیش از شرکت در جلسات وجود نداشت.

مدیرعامل توسط کمیسیون اعلانات پیشنهاد و از جانب شورای کارگری تأیید می‌شد. کمیسیون اعلانات تشکیل می‌شد از نمایندگان تشکلات پایه، اتحادیه‌ها و نمایندگان نهادهای دولتی محلی مربوطه. در مؤسسات فرامحلی، به جای نمایندگان نهادهای دولتی محلی، نمایندگان دولت مرکزی در کمیسیون مذکور شرکت می‌کردند.

طبق یکی از همه‌پرسی‌های سال ۱۹۶۷ از کارگران، مهمترین نقش را در انتخاب مدیر به ترتیب حزب حاکم (۴۲/۷ درصد)، ادارات محلی (۲۰/۱ درصد)، این یا آن فعال سیاسی (۱۵/۸ درصد) و دست آخر شورای کارگری (فقط ۸/۶ درصد) داشتند. افزای که به‌عنوان مدیرعامل انتخاب می‌شدند، باید علاوه بر دارا بودن تخصص، شایستگی سیاسی- اخلاقی نیز داشتند. شرط اخیر به معنای عضویت در حزب حاکم و یا دست‌کم موافقت با مبانی فکری این حزب بود.

مدیرعامل به‌نوبه خود نقش مهمی در مقدرات مؤسسه داشت. بر فعالیت شورای کارخانه نظارت می‌نمود و از مصالح ارگان‌های سیاسی - و در نتیجه مصالح حزب حاکم - دفاع می‌کرد. نهاد کنترل کارگری نیز توسط کارگران انتخاب می‌شد. وظیفه آن نظارت بر فعالیت ارگان‌های مختلف مؤسسه بود و کاستی‌ها را به اتحادیه و شورای کارگری گزارش می‌داد. این نهاد در عمل اختیارات و نفوذ زیادی نداشت.

(ادامهٔ پاورقی از صفحه قبل)

درحالی‌که مدیران و رؤسای بخش‌ها ۸۶/۲ درصد وقت بحث‌ها را به خود اختصاص می‌دادند و ۷۲/۵ درصد پیشنهاداتی که از سوی شوراهای مؤسسات فوق تصویب شده بود، از جانب مدیران و رؤسای بخش‌ها ارائه می‌شد.

هر مؤسسه - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - مرکب از چند "تشکیلات پایه" بود. نهادهای خودمدیریتی و عملکرد آنها در سطح کل کارخانه نیز شبیه نهادهای "تشکیلات پایه" بودند. مؤسسات برای بازار تولید می‌کردند. آن‌هایی که سهم بیشتری از بازار را به خود اختصاص می‌دادند، سودهای بیشتری می‌بردند. از سوی دیگر شاغلین مؤسساتی که فروششان کم بود، درآمدشان کمتر می‌شد، اما مالکیت مؤسسات در دست دولت بود.

با توجه به توضیحات بالا، می‌گویم درس‌های تجربه "خودمدیریتی" در یوگسلاوی را در چند نکته خلاصه کنم:

۱- پروژه "خودمدیریتی" از همان ابتدا به ابتکار حزب حاکم و از بالا اعمال شد. از یکسو شوراهای خودجوش و مستقل کارگری که مدت کوتاهی پس از پایان جنگ جهانی دوم در کارخانه‌ها به وجود آمده بودند، برچیده شدند. از سوی دیگر پس از بروز اختلاف با حزب کمونیست شوروی، بر اساس قانون، "شوراهای کارگری"ی در کارخانه‌ها تشکیل شدند که تحت کنترل دولت بودند.

در دهه‌های بعد نیز حزب و اتحادیه‌ها که مستقیماً زیر نفوذ حزب بودند، کوشیدند با تدوین قوانین جدید بر اختیارات قانونی نهادهای خودمدیریتی بیافزایند. اما نکته اساسی اینجاست که کارگران این پروژه را از آن خود نمی‌دانستند و در آن شرکت فعال نداشتند. زیرا خودمدیریتی فرآیند فعالیت آگاهانه نوده کارگران بوده، بلکه همچون "هدیه‌ای" جلوه می‌کرد که از سوی دولت به آنان "اعطاء" شده بود. در نتیجه قوه محرکه "خودمدیریتی" نیز نه عمل خودجوش و پویای میلیون‌ها کارگر، بلکه دستورات و مقرراتی بود که بوروکراسی دولتی صادر می‌کرد.

در چنین شرایطی مایه تعجب نیست که کارگران به اعتصاب دست می‌زدند. کافی است اشاره شود که در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹، ۱۷۵۰ اعتصاب در یوگسلاوی به ثبت رسیدند که در آنان اغلب کارگرانی شرکت داشتند که مستقیماً تولیدکننده بودند. روشن است که در یک سیستم خودمدیریتی واقعی کارگری، اعتصاب ضرورت خود را از دست می‌دهد.

مدیریت کارگری باید در درجه اول محصول عمل خود کارگران باشد. کارگر پایمال شده، کارگری که نیروی فکری و جسمی‌اش، عصاره جانش را دودستی در اختیار کارفرمایان می‌گذارد تا به تعبیر مارکس "به دباغی‌اش" ببرد؛ کارگری که خود به خویشتن همچون

زائده‌ای از ماشین‌ها و نه انسانی خلاق و مبتکر می‌نگرد؛ محیط کار و تکرار ملال‌آور روزها برایش نامطبوع است؛ زندگی واقعی‌اش تازه پس از ساعات کار شروع می‌شود؛ چنین کارگری باید پس از درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری، به گونه دیگری به نقش خودش در تولید، توزیع، خدمات و از آنجا در کل جامعه نگاه کند. باید تشنه آموزش و یادگیری، دخالت مؤثر در روند کار و تولید بشود. و بالاخره باید با همان اعتماد به نفس و اخلاقی که در محیط کار ظاهر می‌شود، به دخالت در امور گوناگون جامعه نیز پردازد. موفقیت پروژه خودمدیریتی تماماً به این بستگی دارد که شرایط و مکانیزم‌هایی به وجود آید که کارگران ساده و توده‌های تهیدست مردم، خودشان سرنوشت خویش را به دست بگیرند و از عنصر منفعل (ابژه) به عامل فعال (سویژه) تبدیل شوند.

۲- "خودمدیریتی" در یوگسلاوی اساساً در سطح اصلاحات محدودی در چارچوب مؤسسات تولیدی، خدماتی و مالی باقی ماند و تغییر چندانی در دستگاه سیاسی و سیاست اقتصادی کشور نداد. قوانین اساسی سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۴ نیز تحول بنیادینی در نظام سیاسی یوگسلاوی به وجود نیاوردند. سیستم تک‌حزبی هم‌چنان پابرجا ماند. تیتو طبق قانون اساسی به طور مادام‌العمر رئیس دولت و دارای اختیارات تام بود؛ هیچ نهادی قدرت برکنار نمودن او را نداشت. پس از مرگ تیتو نیز وضعیت چندان عوض نشد.

اما خودمدیریتی واقعی کارگران بدون دخالت مستقیم آنان در امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، بدون طبقه کارگری که به صورت دولت متشکل شده امکان‌پذیر نیست.

۳- همان‌گونه که رزا لوکزامبورگ تأکید می‌کند، یکی از ملزومات حاکم شدن کارگران بر سرنوشت‌شان وجود وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی در جامعه است. طبقه کارگر برای آموزش خود، به این آزادی‌ها همچون "هوا برای نفس" نیاز دارد.

در یوگسلاوی تا اوایل دهه ۷۰ آزادی‌های سیاسی محدودی وجود داشت. اما پس از آن فشار بر مخالفین خط حاکم افزایش یافت. یکی از جریاناتی که فعالیتش در سال ۱۹۷۵ ممنوع شد، موسوم به "گروه پراتیک" بود. این گروه نشریه‌ای به همین نام منتشر می‌کرد. نشریه "پراتیک" از سال ۱۹۶۵ به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز منتشر می‌شد و تعدادی از نظریه‌پردازان چپ اروپا با آن همکاری می‌کردند.

برخی از اعضای برجسته گروه پراتیک عبارت بودند از: گایو پتروویچ (Gajo Petrovic)، استویانوویچ (Stojanovic)، میلوسویچ

(Milosevic) و رودی زویک (Rudi Supek). گروه براتیک در دوره فعالیت خود به بحث‌های جالب توجهی درباره مدیریت کارگری دامن زد و بخشاً به انتقاد صریح از مناسبات موجود در یوگسلاوی پرداخت.

اگر 'خودمدیریتی' در یوگسلاوی پروژه‌ای واقعاً توده‌ای و کارگری می‌بود، می‌بایست فعالیت چنین جریاناتی را تشویق و تقویت می‌کرد و از انتقادها و پیشنهادات آنان سود می‌جست.

۴- یکی از ملزومات مدیریت کارگری، برنامه‌ریزی دموکراتیک در عرصه اقتصاد است. من در مقاله دیگری درباره مختصات یک برنامه‌ریزی دموکراتیک - برنامه‌ای که توده‌های کارگر و زحمتکش در تدوین آن نقش اساسی داشته باشند - نکاتی را توضیح خواهم داد. در اینجا تنها ضروری است اشاره شود که در یوگسلاوی اساساً مکانیزم بازار عمل می‌کرد و کارگران در تعیین سیاست اقتصادی جامعه و اینکه چه چیز و چگونه در سطح جامعه تولید و توزیع شود، دخالت مؤثری نداشتند.

۵- اما حتی در سطح مؤسسات نیز همانگونه که قبلاً اشاره شد، خودمدیریتی کارگری به معنای واقعی کلمه وجود نداشت. در این مورد لازم است بر دو مؤلفه اساسی تأکید کنیم:

الف - نظام سلسله مراتبی و سیستم اداری در مؤسسات دست‌نخورده باقی ماند. مراقبین و سرکارگران از بالا منصوب می‌شدند و منتخب کارگران نبودند. سیستم مدیریت مؤسسه تعیین می‌کرد که هر کارگر چگونه و با چه دستگاه‌هایی کار کند. کارگران تحت کنترل رئیس بالا دستشان قرار داشتند. بدین ترتیب کارگر در محیط کارش آزادتر نشده بود و کماکان دیگران بر او حکم می‌راندند. 'آکهارت اشتاین' که در مجموع نظر مساعدی نسبت به خودمدیریتی در یوگسلاوی داشت در این باره می‌نویسد: 'علی‌رغم اجرای خودمدیریتی کارگری، در سیستم رهبری در تشکیلات پایه و در مؤسسه تغییری داده نشد. به همین جهت مؤسسات دارای خودمدیریتی همان ساختار سلسله‌مراتبی رؤسایی را نشان می‌دهند که مؤسسات سرمایه‌داری خصوصی. همراه با آن وابستگی کامل کارگر منفرد به دستورات نیز باقی ماند. نتیجه این امر آنست که افراد در محل کارشان در مؤسسه دارای خودمدیریتی، آزادتر از همکارانشان در یک مؤسسه سرمایه‌داری خصوصی نیستند.'^{۱۱}

ب- همانطور که پیشتر اشاره شد موانع عملی بسیاری در راه 'خودمدیریتی کارگری' وجود داشت. مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر بودند: در مجامع عمومی فرصت بحث بر سر مسائل بایه‌ای تولید وجود نداشت؛ کارگران از آگاهی و اطلاعات فنی لازم برای دخالت فعال در امور برخوردار نبودند؛ مدیران، کارشناسان و بخش اداری با توجه به تخصص‌شان به سادگی نظرات خویش را در مجامع عمومی و شوراهای کارگری پیش می‌بردند و اعضای شوراهای کارگری امکانات کافی برای بررسی جوانب مختلف فعالیت مؤسسه نداشتند.

مجموعه نکات بالا باعث شد که آنچه در یوگسلاوی به عمل درآمد تنها کاریکاتوری از خودمدیریتی کارگری باشد. پروژه 'خودمدیریتی' در یوگسلاوی در واقع در حد وسیله‌ای برای ابراز هویت حزب حاکم و مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های آن باقی ماند.

کمپین کنترل کارگری در انگلیس*

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بخش رادیکالی از جنبش کارگری، فعالین اتحادیه‌ها و روشنفکران سوسیالیست انگلیس بحث‌ها و مبارزات نسبتاً گسترده‌ای را در ارتباط با کنترل کارگری و دموکراسی صنعتی صورت دادند. این فعالیت‌ها که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ به نقطه اوج خود رسیدند، به 'کمپین کنترل کارگری' مشهور شدند. تعدادی از فعالین و نظریه‌پردازان برجسته کمپین پیش‌گفته عبارت بودند از: کن کواتس، آنتونی توفام (Anthony Topham)، والتر کندال (Walter Kendall) و هوگ اسکاتلون.

کمپین کنترل کارگری به رشد مبارزات و اعتصابات کارگری تکیه داشت. نمودار زیر تعداد اعتصابات و روزهای اعتصاب در انگلستان را در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ نشان می‌دهد:

* - اطلاعات این قسمت از آثار زیر می‌باشد:

- R. Kuda, ebd.
- J. Fossar u. a., ebd.
- Walter Müller/Jentach, Gewerkschaftskämpfe ...
- Ken Coates, Fabrikbesetzung ...

فاصله زمانی	میانگین تعداد اعتصابات در هر سال	میانگین روزهای اعتصاب در هر سال
۱۹۵۱-۵۵	۱۹۶۹	۲/۶ میلیون
۱۹۵۶-۵۹	۲۵۵۷	۴/۸ میلیون
۱۹۶۰-۶۳	۲۵۰۹	۳/۴ میلیون
۱۹۶۴-۶۷	۲۲۳۳	۲/۵ میلیون
۱۹۶۸-۷۱	۲۹۱۰	۸/۵ میلیون

افزایش اعتصابات در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در عین حال با تنوع اشکال و رادیکال شدن محتوای مبارزات همراه بود. در این دوره تعداد اعتصابات خودجوش و غیررسمی افزایش یافت، اشغال کارخانه‌ها - که تا پیش از آن بسیار به ندرت صورت می‌گرفت - به یکی از اشکال مهم مبارزاتی تبدیل شد و بالاخره چند اعتصاب سیاسی سازماندهی شد. اولین اعتصاب سیاسی در این دوره در سال ۱۹۶۹ و علیه طرح لایحه ضد اتحادیه‌ای دولت حزب کارگر صورت گرفت. در اول ماه مه ۱۹۶۹ حدود ۲۰۰ هزار کارگر به اعتصاب سیاسی علیه طرح لایحه مذکور دست زدند. رهبران اتحادیه‌ها یا از فراخوان اعتصاب پشتیبانی نکردند و یا حمایت آنان در حد حرف باقی ماند؛ در عوض شاپ استیوارت‌ها، فعالین کمپین کنترل کارگری و "نهاد کنترل کارگری" در بسیج کارگران نقش مهمی داشتند. پس از آن نیز دو اعتصاب سیاسی به دعوت اتحادیه کارگران فلز در روزهای اول و هجدهم مارس ۱۹۷۱ برگزار شدند که در آن‌ها به ترتیب ۱/۵ و ۲ میلیون کارگر شرکت نمودند.

"کمپین کنترل کارگری" در عین حال با بخش چپ و رادیکال شاپ استیوارت‌ها رابطه داشت و می‌کوشید به نیازهای فکری و عملی این بخش پاسخ بگوید. پیشتر به فعالیت شاپ استیوارت‌ها در حصول و حوش جنگ جهانی اول اشاره کردم. در دهه ۶۰ جنبش

• - نهاد کنترل کارگری (Institute for Workers' Control) در سال ۱۹۶۸ بنا بر تصمیم ششمین کنفرانس ملی درباره کنترل کارگری تأسیس شد. اهداف نهاد عبارت بودند از: پشتیبانی از تأسیس گروه‌های کنترل کارگری در سطح محلی و کارخانه‌ها؛ کمک به پیوند و انتقال تجربیات بین این گروه‌ها و تشکل‌های توده‌ای؛ تحقیقات اقتصادی و سیاسی در ارتباط با کنترل کارگری؛ کمک فکری و کارشناسانه به آکسیون‌های مشخص سیاسی و آکسیون‌های در سطح کارخانه‌ها. این نهاد نشریه‌ای به نام Monthly Digest منتشر می‌کرد.

شاب استیوارت‌ها دوباره شکوفا شد. مطالعه دقیق مکانیزم فعالیت و روش‌های عمل شاب استیوارت‌ها در دوره مورد نظر ما برای همه کسانی که به ایجاد و تقویت تشکل‌های مستقل کارگری می‌اندیشند، بسیار آموزنده است. در این جا تنها به چند نکته اشاره می‌کنم:

در اوایل دهه ۷۰ تعداد اعضای شاب استیوارت‌ها ۱۷۵ هزار تن تخمین زده می‌شد. شاب استیوارت‌ها معمولاً برای یک سال از جانب کارگران عضو اتحادیه‌ها در مؤسسات انتخاب می‌شدند و در هر زمان قابل برگزینی بودند. درصد بالایی از آن‌ها پس از یک سال برگزین می‌شدند و جایشان را افراد جدیدی می‌گرفتند. آن‌ها به طور متوسط ۲۴ ساعت در هفته به عنوان شاب استیوارت (نماینده کارگران) فعالیت می‌کردند و به طور کلی از کار در مؤسسه معاف بودند. هر یک از شاب استیوارت‌ها توسط تعداد محدودی از کارگران عضو اتحادیه‌ها - معمولاً ۴۰ تا ۵۰ تن - برگزیده می‌شدند و شخصاً تمام انتخاب‌کنندگان‌شان را می‌شناختند. فعالیت آن‌ها تحت کنترل همیشگی و مستقیم انتخاب‌کنندگان‌شان فرار داشت. شاب استیوارت‌ها برای فعالیت‌شان یا حقوق اضافه‌ای نمی‌گرفتند و یا مبلغ آن ناچیز بود.

شاب استیوارت‌ها در مسائل مربوط به مؤسسه دارای اختیاراتی بودند: آن‌ها از منافع شاغلین در برابر مدیریت دفاع می‌نمودند، در زمینه‌های دستمزدها، شرایط کار، آهنگ و شدت کار، سازماندهی کار، اخراج‌ها و استخدام‌ها با مدیریت مذاکره می‌کردند و بر اجرای توافق‌ات‌شان با مدیریت نظارت می‌کردند. از سوی دیگر آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سازماندهی اعتصابات غیررسمی داشتند و علیرغم فشار رهبران اتحادیه‌ها، به طور نسبی مستقل عمل می‌کردند.

اما مبانی نظری کمپین کنترل کارگری چه بود؟ در ابتدا باید تذکر داد که نظرات فعالین کمپین مذکور یک دست نبود و بین آنان اختلاف عقایدی وجود داشت. با این حال می‌توان برخی نکات را که مورد تأیید اکثر فعالین آن بود، برشمرد. جنبش کنترل کارگری در درجه اول جنبشی سوسیالیستی و در ارتباط نزدیک با طبقه کارگر بود. مشغله‌های فکری فعالین آن درس گرفتن از تجارب ناکتونی مبارزات کارگری و پاسخ دادن به معضلات عملی و مشخص مبارزه طبقه کارگر انگلیس بود. تبلیغ روی ضرورت کنترل کارگری نیز از همین زاویه برای آنان اهمیت داشت. "واثر کنده" ضمن انتقاد از روشنفکران چپ بی‌ارتباط با کارگران می‌نویسد:

«بیماری از بهبوده‌گویی‌های کنونی جناح چپ سوسیالیستی؛ جذابیت این جناح برای

روشنفکران خرده‌بورژوازی دانشجویی که موقتاً در موقعیت فرودست قرار دارند؛ بزواک ضعیف آن در بین توده‌های طبقه کارگر؛ انتقاد آن از کیش شخصیت استالینی و در عین حال ستایش‌های وصف‌ناپذیرش از 'قهرمانانی' که یا مثل گوارا ناکام ماندند یا همچون مانو موفق شدند؛ یهودگی‌های روشنفکرانه نفرت‌انگیز و مارکسیسم عامیانه تنگ‌نظرانه آن ... همه از این واقعیت ناشی می‌شود که اکثر سوسیالیست‌ها شهامت ندارند بیلان دقیقی از رویدادهای قرن بیستم ارائه دهند. آن‌ها نه می‌خواهند و نه قادرند عدم وقوع انقلاب را به گونه‌ای عینی تحلیل نمایند؛ انقلابی که به خصوص در آن دسته از جوامع غرب که بیش از همه انتظار وقوعش می‌رفت، روی نداد ...

کنترل کارگری به این دلیل چنان اهمیتی دارد که معضل سوسیالیسم را بیش از این در عرصه ایدئولوژی (به معنای محدود مارکسیستی آن) باقی نمی‌گذارد، بلکه آن را به عرصه واقعیت عملی منتقل می‌کند؛ در عرصه‌ای که نیروی خلاق طبقه کارگر را می‌توان به ظهور رساند.^{۴*}

دو نظریه‌پرداز برجسته کمپین کنترل کارگری - کن کوآس و آنتونی توغام - کنترل کارگری را 'مبارزه کارگران و تشکل‌های آنان علیه امتیازات مدیریت، علیه اتوریته کارفرمایان در مؤسسه و علیه قدرت سرمایه در اقتصاد' تعریف می‌کنند. از آثار فعالین کمپین مذکور چنین برمی‌آید که آنان برای کنترل کارگری دو مرحله مرتبط با یکدیگر قائل بودند. در اولین مرحله کارگران خواسته‌هایی را چون کنترل بر استخدام‌ها و اخراج‌ها و تعیین اوقات استراحت، و کنترل زمان و آهنگ کار مطرح می‌کنند. این خواسته‌ها به بالا رفتن آگاهی ضد سرمایه‌داری کارگران متشکل یاری می‌رساند و فعال‌مآیایی کارفرمایان را به زیر سؤال می‌برند. در این مرحله اگر کارگران متشکل در اتحادیه‌ها بتوانند از حد اقدامات جداگانه فراتر رفته و اعمال مدیریت را تحت نظارت دائمی خود بگیرند، گام‌هایی به بیش برداشته‌اند. در مرحله دوم خواسته‌های بالاتری مطرح می‌شوند که سرانجام کل حاکمیت سرمایه را به زیر سؤال می‌برند. در این صورت 'قدرت دوگانه‌ای' پدید می‌آید که در آن دوراه بیشتر وجود ندارد: یا کارگران کار را یکسره نموده و قدرت سرمایه را در سطح سیاسی و اجتماعی نابود می‌کنند و یا ساختار سابق دوباره ابقاء می‌شود. تنها پس از نابودی قدرت سرمایه در سطح

* - Walter Kendall, Sozialismus der arbeitenden Menschen. Eine Strategie der Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda, obda., S. 212

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حاکمیت کارگران بر سرنوشت خویش است که می‌توان از خودمدیریتی صحبت کرد:

«... به نظر کاملاً بدیهی می‌آید که کنترل کارگری می‌تواند مکتبی عالی برای خودمدیریتی باشد و ایده خودمدیریتی می‌تواند محرک مهمی برای خواست کنترل کارگری باشد» (اما) بین این دو... تفسیر سیاسی ساختار اجتماعی قرار دارد.^{۱۰}

اما برای دستیابی به کنترل همه‌جانبه چه در سطح مؤسسات و چه در حد فراموسسه‌ای نیاز به داشتن اطلاعات کامل و دقیقی هست. و این اطلاعات در شرایط جهانی بودن سرمایه، تنها در مقیاس بین‌المللی به دست می‌آید. به همین جهت هوگ اسکاتلون - رهبر اتحادیه کارگران فلز - یادآوری می‌کند که کارگران باید در سطح جهانی ابتکار عمل را به دست بگیرند و جنبش اتحادیه‌ای در سطح ملی و بین‌المللی تقویت شود.

یکی دیگر از مؤلفه‌های نظری کمپین کنترل کارگری تأکید بر برنامه‌ریزی دموکراتیک بود. برای این گرایش برنامه‌ریزی دموکراتیک از ملزومات مهم اجرای کنترل کارگری در سطحی گسترده بود. والتر کندال ضمن انتقاد از برنامه‌ریزی بوروکراتیک نوع شوروی، می‌نویسد:

«از تجارب برنامه‌ریزی شوروی چه درس‌هایی می‌توانیم بگیریم؟ ۱- نزد سارکس، انگلس و مکتب کلاسیک که بنسبیم از آن بدید آمد، راه حل همیشه معتبری برای مسئله برنامه‌ریزی وجود ندارد.

۲- تکنیک‌های برنامه‌ریزی شوروی اسراف‌آمیزند. آن‌ها محصول فرعی کشوری توسعه‌نیافته و عقب‌مانده در مرحله انباشت شتاب‌آمیز هستند.

۳- نشانه‌های روند انباشتی که نه توسط بخش خصوصی که از جانب بخش دولتی - دولتی که تحت تسلط قشری از نخبگان است - پیش برده می‌شود، ضرورتاً و نه تصادفاً منجر به انحرافات طبقه‌گرای شوروی می‌شوند.

۴- تلاش برای برنامه‌ریزی همه‌جانبه، مستقیماً به استالینسم می‌انجامد. روش‌های مشابه - اگر هم به واسطه ویژگی‌های ملی شکل‌شان متفاوت باشد - همواره به نتایج مشابه خواهند انجامید.

۵- برنامه‌ریزی اقتصاد جنگی از نوع اروپای شرقی بیشتر پیشا سوسیالیستی است تا

سوسیالیستی. این (نوع برنامه‌ریزی) با کنترل کارگری سازگار نیست.

- ۶- جنبش کنترل کارگری اگر قادر نباشد تصوراتش درباره کنترل کارگری بر تولید را با تئوری منسجمی از برنامه‌ریزی پیوند دهد، نمی‌تواند موفق شود.
- ۷- در یک کلام، کنترل کارگری و برنامه‌ریزی دموکراتیک دو جزء از یک پیکرند. اگر یکی از آن‌ها را می‌خواهیم، باید دیگری را هم قبول کنیم. اگر هر دو را قبول نکنیم، سر آخر دست‌خالی خواهیم ماند.^{**}

به عقیده هوگ اسکاتلون برنامه‌ریزی دموکراتیک باید از یک سو متمرکز باشد و از سوی دیگر منعطف بوده و ابتکارات کارگران در محیط‌های کار را تقویت کند. او هم با مدل یوگسلاوی و تسلط قوانین بازار بر آن مرزبندی می‌کند و هم با برنامه‌ریزی نوع شوروی که توسط "گروه کوچکی از رؤسای بوروکرات قدرتمند" صورت می‌گرفت. به نظر او برای برنامه‌ریزی اقتصادی، وجود یک "نهاد برنامه‌ریزی مرکزی" لازم است. منتهی کارگران و تشکل‌های مصرف‌کنندگان باید در تصمیمات این نهاد مشارکت فعال داشته باشند. ایده‌ها، امیال و مقاصد توده مردم باید به نهاد مرکزی منتقل شوند و از طرف دیگر مسائل و مشکلات برنامه‌ریزی با پایین در میان گذاشته شود:

"کارگران اگر واقعاً بحث نکنند و خودشان نتوانند در تدوین برنامه مرکزی مشارکت نمایند؛ و نیز اگر امکان نداشته باشند به محض اینکه شرایط و نیازها عوض شدند، برنامه را تغییر شکل دهند یا دگرگون کنند؛ باز هم آن‌ها حتی در صورت تحقق کامل کنترل کارگری در مؤسسات صنعتی، تنها مجریان منفعلی باقی می‌مانند."^{**}

کمپین کنترل کارگری - هم‌چون هر جنبش سوسیالیستی در یک دوره غیرانقلابی و "آرام" - با یک مشکل پایه‌ای روبه‌رو بود: از یک سو فعالین کمپین معتقد به ضرورت تحول بنیادین جامعه و از بین بردن قدرت اقتصادی - سیاسی سرمایه بودند و از سوی دیگر به خوبی می‌دانستند که شرایط آن زمان در انگلیس و تناسب قوای طبقاتی اجازه چنین تحولی را در کوتاه‌مدت نمی‌داد. والتر کندال در این باره می‌نویسد:

"... دشواری بزرگ انقلابی‌گری ارتدوکس غربی در چند سال اخیر این است که رابطه‌ای بین اهداف و وسایل به‌وجود نیاورده است. انقلاب بدون وضعیت انقلابی تصورناپذیر بود؛ اما

●- W. Kendall, Planung und Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda, ebda., S.223/224

●●- H. Scanlon, Der Weg zur Arbeiterkontrolle. In: R. Kuda. ebda. S. 209

رفرمیسم فی نفسه وظیفه حزب انقلابی نبود. بدین ترتیب انقلابیون یا - مانند جنبش دانشجویان - انرژی شان را در عمل‌گرایی سترونی که عمده‌اً شرایط غیرانقلابی را هم چون شرایط انقلابی تصور می‌کرد، هدر دادند؛ یا به این بسنده کردند که به آیین شک‌گرایی و بدبینی روی آوردند. آیینی که خصلت‌نمای بخش بزرگی از جیب‌های بریتانیا - به خصوص تفکر جیب تحصیل کرده - است.^{۳۰}

فعالین کمپین مذکور برای برون‌رفت از این بن‌بست ترکیبی از رفرم و انقلاب را تبلیغ می‌کردند. آنان مفهوم 'رفرم انقلابی' را که آندره گورتس به کار برده بود، به بخشی از استراتژی مبارزاتی‌شان تبدیل کردند. آنان در عین حال به خطر در غلطیدن به سیاست رفرمیستی آگاه بودند و نسبت به آن هشدار می‌دادند. منتهی معتقد بودند نمی‌توان دست روی دست گذاشت و به انتظار فرارسیدن دوره انقلابی ماند و باید از همه‌اکنون خواسته‌هایی را در جهت ارتقاء مبارزات کارگری مطرح کرد:

'... ما باید درک سوسیالیستی‌مان را صیقل بدهیم و دائماً طبیعت دوسویه و متناقض هر سیاست رفرم را به یاد آوریم... از سوی دیگر ما نباید اجازه بدهیم به دلیل این خطر که فریب بخوریم، از این امر که خواسته‌های مشخص و روشنی را به کرسی بنشانیم، برهیز کنیم... شعارهای انتزاعی که از خواسته‌های برنامه‌ای قوت نمی‌گیرند، به معنای عقب‌نشینی کامل از مبارزه جاری در راه سوسیالیسم هستند. ما تنها از طریق پراتیک می‌توانیم پیروی کنیم و تجربه بیاندوزیم...'^{۳۱}

در مورد مشخص کنترل کارگری، آنان - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - معتقد به حرکت سنجیده از مراحل پایین مبارزه به مراحل بالاتر، از خواسته‌های نازل به عالی بودند. هم‌چنین آنان دوره‌ای را برای تبلیغ، آمادگی و بسیج حول کنترل کارگری ضروری می‌دانستند. در دوره آمادگی می‌بایست گروه‌های کنترل کارگری در سطح مؤسسات و فراتر از آن به وجود می‌آمدند و کلاس‌های آموزشی برای کارگران عضو اتحادیه ترتیب داده می‌شد.^{۳۲} نهاد

۳۰ - W. Kendall, *ibid.*, S. 214

۳۱ - R. Kuda, *ibid.*, S. 128/129

۳۲ - در رابطه با کلاس‌های آموزشی و کمک برای شروع کار آنان، یکی از فعالین کنترل کارگری به نام مابکل بارات سارون پرسشنامه‌ای درباره مسائل اقتصادی و امور مربوط به مؤسسات تدوین کرد. متن این پرسشنامه در صفحات ۲۶۲ تا ۲۷۲ کتاب سابق‌الذکر از R. Kuda چاپ شده است.

کنترل کارگری نیز می‌کوشید اقدامات کارگران را تقویت کند و اطلاعات لازم را در اختیار گروه‌های کنترل کارگری بگذارد. فعالین و گروه‌های متعلق به کمپین کنترل کارگری طرح‌های مشخصی نیز برای کنترل کارگری در بخش‌ها و رشته‌های مختلف اقتصادی تهیه کردند. از جمله این طرح‌ها عبارت بودند از: طرح‌های کنترل کارگران و شاغلین در صنعت هوایی؛ صنایع دولتی؛ در بخش خدمات درمانی و در بنادر. بی‌فایده نیست به طرح آخر - کنترل کارگری در بنادر - اشاره‌ای بکنیم.

الگوی کنترل کارگری در بنادر دولتی توسط گروهی از کارگران بنادر لندن و هول تدوین شد.

در این طرح علاوه بر تشکیلات دولتی اداره بنادر و تشکیلات اتحادیه‌ها، یک سازمان شورایی نیز پیش‌بینی شده بود. هر یک از ارگان‌های سه‌گانه مذکور در سه سطح فعالیت می‌کردند: محلی، منطقه‌ای و ملی.

تشکیلات دولتی اداره بنادر نقش مالک وسایل تولید و کارفرما را داشت. تشکیلات اتحادیه‌ای نقش مذاکره‌کننده بر سر دستمزدها و شرایط کار را داشت و در هر یک از سه سطح محلی، منطقه‌ای و ملی با ادارات دولتی مربوطه مذاکره می‌کرد. سازمان‌های اتحادیه‌ای ملی بنادر و اداره کل بنادر کشور کمیته‌ای را تشکیل می‌دادند که از تعداد اعضای مساوی از هر دو طرف تشکیل می‌شد. وظیفه این کمیته تعیین چارچوب عمومی شرایط کار (دستمزدهای پایه، مرخصی، زمان کار و غیره) بود. اتحادیه‌ها و ادارات محلی نیز کمیته‌هایی به وجود می‌آوردند - باز از تعداد مساوی از هر دو طرف - که در آن‌ها درباره مقررات مشخص در هر مؤسسه تصمیم گرفته می‌شد. به‌علاوه اتحادیه‌ها انتخابات شوراهای محلی و ملی کارگران بنادر را سازمان می‌دادند.

براساس طرح مذکور شورای محلی کارگران بنادر نماینده همه گروه‌ها و بخش‌های کارگران بنادر بود و مستقیماً به مدت دو سال توسط کارگران متشکل انتخاب می‌شد. از جمله وظایف شورا عبارت بود از استخدام و اخراج کارگران، حل مسائل مربوط به ایمنی و انضباط کار، کنترل بر اداره محلی بنادر و انتخاب کاندیداهایی برای سمت‌های سرکارگری. شورای ملی کارگران بنادر ۳۰ عضو داشت که ۱۵ تن از اعضای مستقیماً توسط کارگران بنادر و ۱۵ تن دیگر از جانب شوراهای محلی انتخاب می‌شدند. از جمله اختیارات و وظایف آن چنین بود: داشتن حق وتو در مورد تعیین و برکناری اعضای هیئت رئیسه اداره ملی بنادر؛ دسترسی

بی‌قید و شرط به همه دفاتر تجاری و مالی اداره ملی بنادر و حق شرکت در جلسات آن ا همچنین گزارش‌دهی به کنفرانس سالانه کارگران بنادر و هماهنگ نمودن فعالیت شوراهای محلی کارگران بنادر.

کمپین کنترل کارگری در انگلیس دارای نکات فوت فراوانی بود. از آن جمله‌اند: ارتباط نزدیک این کمپین با بخش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری؛ تلاش برای درس‌گیری از تجارب گذشته و شکست‌های طبقه کارگر جهانی؛ در نظر گرفتن مختصات سرمایه‌داری پیشرفته در انگلیس؛ طرح مسئله جهانی بودن سرمایه و ضرورت کنترل شرکت‌های فراملیتی در سطحی جهانی و ...

کافی است ادبیات این کمپین را با نوشته‌های بسیاری از روشنفکران چپ اروپا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مقایسه کنیم تا متوجه اعتقاد فعالین کمپین مذکور به قابلیت‌های جنبش کارگری، تأکید آنان بر شرکت فعال در مبارزه طبقاتی و پیوند درونی مباحث نظری آنان با معضلات عملی جنبش کارگری انگلیس بشویم.

در عین حال کمپین کنترل کارگری در دوره دشواری متولد شد و رشد کرد؛ در آن زمان سرمایه‌داری در مجموع نظام تثبیت‌شده‌ای بود و برخلاف سال‌های حول و حوش جنگ جهانی اول، شرایط انفجاری وجود نداشت. در چنین دوره‌ای طبقه کارگر طبعاً دارای تشکلهایی از نوع شوراهای نبود و دموکراتیک‌ترین و رادیکال‌ترین تشکلهای کارگری تشکلهای شاپ استیوارت‌ها بودند؛ احزاب کمونیست و سوسیالیست نیرومندی وجود نداشتند که بتوانند در مبارزه طبقاتی نقشی به نفع طبقه کارگر ایفاء کنند. در یک کلام، برخلاف سال‌های حول و حوش جنگ جهانی اول، توازن قوا کاملاً به نفع سرمایه بود و خواست کنترل کارگری نتوانست به جنبشی اجتماعی در سطح کل جامعه تبدیل شود. جنبشی که حاکمیت سرمایه را در پهنه‌ای گسترده به زیر سؤال ببرد.

بر بستر این شرایط، ضعف‌ها و نواقص مهمی در مبانی فکری فعالین کمپین کنترل کارگری وجود داشت. در زیر تنها به دو نکته اشاره می‌کنم:

۱- آنان - در غیاب تشکیلاتی از نوع شوراهای - بیش از حد بر اتحادیه‌ها تأکید می‌کردند؛ انتقادشان به اتحادیه‌ها اساساً در حد رفتار رهبران و مناسبات درون سازمان اتحادیه‌ها بود و بر ضعف‌های ماهوی و تاریخی اتحادیه‌ها پای نمی‌فشرده‌اند. بدین ترتیب انتقادات آنان از

اتحادیه‌ها محدود و سطحی باقی می‌ماند. فعالین کمپین کنترل کارگری در نظر نمی‌گرفتند که اتحادیه‌ها ماهیتاً تشکل‌هایی هستند که کارگران را نه هم‌چون تولیدکنندگان آزاد بلکه به مثابه نیروی کار متشکل می‌کنند؛ تشکل‌هایی که در چارچوب سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند و معمولاً به کار مبارزه انقلابی نمی‌آیند.

۲- اگرچه فعالین کمپین کنترل کارگری به ضرورت نابودی تسلط سیاسی - اقتصادی سرمایه اشاره می‌کنند، اما بحث جامعی درباره مسئله قدرت سیاسی ارائه نمی‌دهند. دولت سرمایه‌داری دقیقاً چه مشخصاتی دارد و دارای چه مکانیزم‌هایی است؟ چگونه و در چه روندی کارگران و تهیدستان می‌توانند دولت سرمایه‌داری را درهم‌شکسته و قدرت سیاسی را به دست بگیرند؟ دولت کارگری چه ویژگی‌هایی دارد و به چه شکل نشو و نما می‌یابد؟ این‌ها سؤالاتی است که مهم‌ترین نظریه‌پردازان کنترل کارگری به آن پرداخته‌اند.



خواننده توجه دارد که نمونه‌هایی که در نوشته حاضر آورده شده‌اند، محدود هستند. اما همین نمونه‌های محدود نیز به خوبی نشان می‌دهند که تمایل به خودسازمانیابی و خودرهایی طبقه کارگر، گرایش باسابقه و زنده در درون جنبش کارگری است. چپ انقلابی اگر واقعاً می‌خواهد در راه آزادی و برابری انسان‌ها گام بردارد، باید خود را به این گرایش پیوند بدهد. باید به تحلیل نقاط قوت و ضعف مبارزه تاکتونی کارگران پردازد و بکوشد از دل نقد سرمایه‌داری و با رجوع به تاریخ غنی مبارزه طبقاتی بدیلی اجتماعی ارائه دهد. بدیلی که در خدمت خودسازمان‌یابی و خودرهایی کارگران قرار گیرد.

منابع

- کارل مارکس، 'سرمایه (کاپیتال)', جلد اول، مترجم: ایرج اسکندری،
- کارل مارکس و فریدریش انگلس، 'مانیفست حزب کمونیست'، ترجمه فارسی، اداره نشریات زبان‌های خارجی پکن، ۱۹۷۲
- مارکس، انگلس، لینن، 'جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس'، انتشارات سیاهکل، آلمان غربی، ۱۳۵۶
- آنتونیو گرامشی، 'مقالات شورای کارگری'، انتشارات پاشا، پاییز ۱۳۵۸

- تونی کلیف، "رزا لوکزامبورگ"، مترجم: نثرن موسوی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۵
- پری اندرسون، "درباره مارکسیسم غربی"، مترجم: سیاوش بهمنی، نشر اندیشه، آلمان، دی ۱۳۶۹
- شکوفا دشتستانی، شراره گرامی، کهزاد معین، "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه - جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست"، ناشر: پژوهش کارگری، آلمان، سپتامبر ۱۹۹۶
- جنیل محمودی، "نگاهی اجمالی به تیئوریسم - سیستمی که نین آن را برای سازماندهی تولید پیش کشید"، کارگر تبعیدی شماره ۳۴، خرداد ۱۳۷۵
- ناصر سعیدی، "مسئله اساسی انقلاب کارگری رهایی اقتصادی کار است"، کارگر تبعیدی شماره ۳۰، بهمن ۱۳۷۳
- ناصر سعیدی، سلسله مقالاتی با عنوان "از تجارب جنبش‌های کارگری کنسورهای دیگر بیاموزیم - نمونه لهستان"، کارگر تبعیدی شماره‌های ۲۲، ۲۴-۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸-۲۹، ۳۰ و ۳۱
- Ken Coates and Anthony Topham, "Industrial Democracy in Great Britain - A Book of Readings and Witnesses for Workers' Control", Macgibbon and Kee, Great Britain 1968
- György Széll, "Participation, Workers' Control and Self-Management", Current Sociology, vol. 36 no. 3, Winter 1988
- Carmen Sirianni, "Workers' Control and Socialist Democracy - The Soviet Experiment", Great Britain, 1982
- Georges Friedmann, "Industrial Society - The Emergence of the Human Problems of Automation", 1955
- H. A. Clegg, "A New Approach to Industrial Democracy", Basil Blackwell, Oxford 1963
- Karl Marx und Friedrich Engels, "Marx Engels Werke", Dietz Verlag, Berlin
- R. Luxemburg, Gesammelte Werke, Bd.4, Aug. 1914 bis Jan 1919, Berlin 1974

- ders., "Die russische Revolution", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M., 1963
- Karl Korsch, "Schriften zur Sozialisierung", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1969
- ders., "Arbeiterrecht für Betriebsräte" (1922), Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1968
- "Antonio Gramsci - Vergessener Humanist? - Eine Anthologie", Zusammengestellt und eingeleitet von Harald Neubert, Dietz Verlag, Berlin 1991
- Richard Müller, "Vom Kaiserreich zur Republik - Geschichte der deutschen Revolution", Verlag Olle und Wolter, Berlin 1979
- ders., "Die Novemberrevolution", Verlag Olle und Wolter, Berlin 1976
- ders., "Der Bürgerkrieg in Deutschland", Verlag Olle und Wolter, Westberlin, 1974
- Rudolf Hilferding, "Das Finanzkapital", Verlag J.W. Dietz Nachr., Berlin 1974
- Lissagaray, "Der Pariser Kommune - Aufstand", Übersetzt und bearbeitet von K. H. Wolf, Sozialistische Verlagsanstalt, Berlin 1931
- Ernest Mandel (zusammengestellt und eingeleitet), "Arbeiterkontrolle, Arbeiterräte, Arbeiterselbstverwaltung", Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt a. M. 1971
- Ken Coates, "Fabrikbesetzung in Großbritannien", in: O. Jacobi / W. Müller - Jentsch / E. Schmidt, Gewerkschaften und Klassenkampf, Kritisches Jahrbuch 1973
- Rudi Supek, "Arbeiterselbstverwaltung und sozialistische Demokratie - Beitrag zur geschichtlichen Kontinuität einer Idee", Übersetzt von Elisabeth Prager, SOAG Verlag, Hannover 1977
- Hans Willi Weizen, "Wirtschaftsdemokratie heute? - Konzept, Kritik, Konsequenz", Reihe Gewerkschaften Nr. 1, Berlin 1980
- Rudolf Kuda, "Arbeiterkontrolle in Großbritannien - Theorie und Praxis",